

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۰۸ اکتوبر ۲۰۱۵

عقل و تمیز چیزی است که همواره با آموزش مسلکی به دست نمی آید!

قسمت سوم

۸ - شما در چندین جا کلمه تایپست را، چند بار در مورد آقای "مستحاب"، که از نظر شما باید آقای "نوری" باشد، که احتمالاً با این نام برخی از مقالات شان را می نویسند و یک بار هم در آخرین نوشته تان آن را در مورد آقای "موسوی"، به کار برده اید. از فحوای کلام شما به وضوح معلوم می شود که این وظیفه باید از نظر شما کاری باشد بسیار حقیر و خوار، که کننده آن باید از داشتن این کار شرمگین باشد. این نظر شما نشان می دهد، که افکار شما در مورد شخصیت انسان ها و اهمیت و ارزش کار آن ها در عصری که ما زندگی می کنیم، عصر فرو ریختن دیوار های نژادپرستی و تبعیض و برتری طلبی، عصر نزدیک شدن انسان ها به هم، چقدر کوچک و متزلزل و مهمل است. به مثابه یک یادآوری ضمنی، باید این حقیقت را به شما یاد آور شوم که، شغل یا مسلک اصلی این دو انسان نه در افغانستان و نه در اروپا یا در امریکا، یا هر جایی که هستند، هرگز تایپستی نبوده است. به ارتباط کار در پورتال "افغان جرمن-آنلاین"، و پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، این دو شخص البته به عنوان ویراستار با تایپ و تصحیح نوشته ها سرو کار داشتند (آقای موسوی هنوز هم کارش این است)، اما این کار نه تنها بیسوادی این ها را نشان نمی دهد، که نشان از فهم بلند این دو انسان از زبان و قواعد دستوری و سائر دقایق لسانی دارد. کار ویراستاری، چون یکی از کار های بسیار مهم در امر تصحیح نوشته ها، مقالات یا کتاب ها، می باشد، باید سبب ارجگذاری و احترام به ویراستار شود، نه موجب بی احترامی به وی و کم زدنش!

علاوه بر این نباید فراموش کرد، که ویراستاری بدون دانش وسیع در رشته های متعدد و داشتن احاطه کامل بر زبان و ادب، به هیچ وجه ممکن نیست. بنابراین وقتی انسان می بیند که آقای "هاشمیان" با آن همه تحصیل و تجربه کاری این موضوع مهم را درک نکرده است، ناگرمی شود که یا موضوع را به بی خبری وی از اهمیت ویراستاری و ویراستار نوشت و خوان ارتباط بدهد، یا به این برداشت برسد، که ایشان با آقای "نوری" و آقای "موسوی" دشمنی دارند، و یا هر دو!

از تحصیل و شغل آقای "موسوی" اطلاع دقیق و موثق دارم، که تحصیل دانشگاهی دارند و چندین سال را به صفت استاد در مؤسسات تربیت معلم در کشور مشغول تدریس بوده اند. جناب "نوری" صاحب هم قرار شنیدگی فارغ صنف دوازدهم هستند - امیدوارم اشتباه ننوشته باشم. به هر حال، به مصداق این مثل که "خاک خشک به دیوار نمی چسپد"،

باید بگویم، که حرف های مفت آقای "هاشمیان" را هم کسی باور نخواهد کرد، خاصاً کسانی که این دو نفر را از نزدیک می شناسند به ریش وی خواهند خندید!

۹ - تا جایی که من از تاریخ و تعالیم اسلامی اطلاع دارم، چون شما خود را مسلمان جدی و پابند اصول می خوانید، تقریباً اجماع یا توافق همگانی میان مسلمانان این است که پیامبر اسلام آنانی را که کار می کنند و به اصطلاح از آبله کف دست خود نان می خورند، هم مرتبه انبیا خوانده است؛ و هم گفته شده است، که او حتی دست کارگری را بوسیده و گفته است: «کسی که برای کسب روزی حلال خانه اش را ترک می نماید، از جمله شریف ترین و قابل احترام ترین انسان هاست.»

اگر این حدیث صحیح و معتبر باشد، شما که خود را مسلمان می خوانید و ظاهراً هر روز از دست انسان های ناصواب و نوشته های ضددینی آن ها رنج می برید، باید بیشتر از دیگران به کار و به اخلاق، و مفید بود انسان ها در اجتماع ارج بگذارید و آن ها را چه تاپیست باشند، چه نجار و گلکار و نل دوان و پینه دوز و برقی و میخانیک و پیاده دفتر و... دست کم به خاطر پیروی از پیامبر و تعالیم و ارزش های دین تان، که مدعی هستید بی شمارند، احترام می نمودید؛ نه این که آن ها را به نسبت شغل شان در جامعه به مراتب جداگانه تقسیم کنید! شاید ندانید، که چنین عادت به عکس سبب تحقیر دارنده این عادت می شود، تا این که سبب تحقیر دیگران شود!

این جهان کوه هست و فعل ما ندا سوی ما آید ندا ها را صدا

موضوع اسلام و اسلامیت را به جایش می گذاریم؛ آیا انسان هائی که تاپیست و فروشنده و چوب شکن و کاتب و درایور و کله پز و... هستند، از دید شما قابل احترام نیستند؟ آیا، از دید شما، میزان احترام مردم از روی نوع کار و کمی و زیادی تحصیل و درآمد و زمین و باغ و خانه، و از روی، موی و روی و لباس و "کف و کلر" شان باید تعیین گردد؟!

شما با همه عمر طولانی تان تا هنوز نفهمیده اید که می گویند: "احترام کن که احترام شوی!" و هم هنوز نشنیده اید که گفته اند: "درخت هر قدر پر بار باشد، شاخه هایش به زمین نزدیکترند!" و نمی دانید که "بزرگی انسان از قلب، از روح و از عمل نیک خودش منشاء می گیرد، نه از مدرک تحصیلی، و از نام پدر و مال و دارائی که دارد!" شما چون در خانواده ای بزرگ شده اید که به خاطر وابستگی حقیقی یا دروغین شان به پیامبر، هم احترام می شدند و هم انتظار احترام بی چون و چرا را از مردم داشتند و خود را نسبت به دیگران به دلیل همین تعلق، چندین پله بلند تر از همه می دانستند و به همین دلیل همیشه دست شان برای بوسیدن و گرفتن دراز بود. شما از افکار مسلط بر این خانواده متأثر شده و مانند بعضی هندوانی که در هند قدیم و امروز با "هریجن" ها با تحقیر و نفرت برخورد می کردند/می کنند و آن ها را از خود پست تر می دانستند/می دانند، در سرزمین افغانان آزاده با مردمانی که از نظر حقوق و انسان بودن و از نظر جنبه های گوناگون شخصیتی و انسانی با هم برابرند، کشوری که هر شغلی در آن با ارزش و با اهمیت و شریف پنداشته می شود، همانطور رفتار می کنید و همان نظر را از طریق نوشته های تان انتشار و ترویج می کنید، که پدران تان در این کشور، و برخی از هندوان متعصب و بی دانش و مزخرف در هند در برابر کاست به اصطلاح هر یجن ها به کار می برند!

رسم در چنین خانواده ها چنان بوده، که کودکان باید از گفته های بزرگان بدون چون و چرا پیروی کنند. "همانطور که من می گویم باید رفتار کنی!"، "به فلان شخص نباید احترام کنی و به بهمان شخص باید احترام داشته باشی و چنان باشی و چنان نباشی." "با احمد که دلاک و مزدور و سقاء و سماوارچی و دهقان و... است، یا با محمود که شخصی بی دین است، یا شخصی است، که به ارباب و ملاک و پیشوایان دینی احترام نمی گذارد، نباید سر و کار داشته باشی و...!"

و کودک هم با همین "امر و نهی" ها وقتی بزرگ می شود، خود را در قالب پدر یا پدر بزرگ خودبین و خودمحور و مفت خور خویش می یابد.

منبع همه نفرت شما، حرف ها و کار های بزرگان شماست که همواره سربرار مردم بوده اند و اشخاصی بوده اند که بزرگی را تنها در اولاد پیامبر بودن و داشتن ملک و زمین و باغ و آسیاب و سرمایه ای که تنها از راه دزدی و چپاول و تعویذ نویسی و حرام خواری و فریب مردم (به نام خدا و پیامبر و اسلام و زیارت و مسجد و...) و تعلق به شاهان و شهزادگان و... می دانستند؛ نه در معنویات و عقل و هوش و اخلاق و رویه نیک و حق و حقوق ذاتی انسان، که در انسان بودنش است؛ و کار نیک و شریفانه، هر چه که باشد!!

به نظر شما هر کس چاق تر بود و قطر شکمش بیشتر و آستینش نوتر و تعلقش به فلان انسان مذهبی یا بهمان انسان سیاسی زیادتر، احترامش هم فزون تر است، حتی اگر مفت خور ترین، مردارخورترین، جنایت پیشه ترین و وطن فروش ترین باشد!

از جانبی آیا شما هیچ گاه به این موضوع بسیار مهم فکر کرده اید، که چرا در کشور ما همه مردمان نتوانستند، مانند شما به مدرسه بروند و نه در حد شما، که در حد عادی هم دارای تحصیل و تعلیم شوند؟ برای این که سلطنت و حکومتی که در دوران سلطنت یکی پی دیگری بنا بر خواست شاه آمدند و رفتند و همه مورد حمایت خانواده های مذهبی که جیره خور حاکمیت بودند، زمینه تحصیل را برای عموم مردمان کشور، مهیا نساخته بودند.

۹۵٪ بی سواد در کشور داشتیم! مسؤول این امر شرم آور کی باید باشد؟ مردم یا مقامات دولتی، که هزاران سید و خواجه و میر و نقیب و واعظ و صاحب زاده و مولوی و ملاء و ملاک و زمین دار و ارباب و نمی دانم چه و چه دیگر در پشت سر آن ها قرار داشتند و آن ها را با همه کثافت کاری های شان به نام این که "شاه سایه خداست"، یا با آوردن آیت "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فرددوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و النیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا و پیامبر خدا و اولی الامرتان پیروی کنید، پس، اگر در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این، برای شما بهتر و پایانش نیکوتر است."، بر کرده مردم سوار نموده حمایت و پشتیبانی می کردند؟؟

طالب، هم کیش و هم نظر نزدیک شما، آقای "هاشمیان"، امروز، شصت - هفتاد سال از آن زمان پسانتر، مدرسه ها را به آتش می کشد، تا مردم صاحب علم و دانش نشوند و از خود و از محیط و کشور و از جهان و بالا و پائین آگاه نشوند. تا شما و همجنسان شما را به درستی نشناسند. چرا که آگاهی مردم از افکار فرسوده و منفعت طلبانه و مردار صنف شما مساوی است با آزادی مردم از اسارت تفکرات جابرانه، سودجویانه و تاریک دینی و مرگ دکانداران دین و کسانی که به نام دین مردم را مانند گاو شیری می دوشند.

آن تاپیستی که نتوانست، مانند آقای "هاشمیان" پروفیسور شود، یا آن درایور و مزدورکار و گلکار و دهقان و...، علتی داشته است، که نتوانسته چون شما شود. آیا دیگران یا پدران و مادران شان نمی خواستند که آن ها هم مانند شما شوند! چرا این ها مانند شما نشدند؟

یک علت همان بود که گفتیم: بی مسؤولیتی حکام و حمایت پدران من و تو و امثال پدران من و تو از آن ها، و دوم توزیع غیر عادلانه ثروت در کشور و استثمار مردم به وسیله دولتیان و ملاکان، و چاپیدن خوش باوران بی چاره و بی خبر صاحب ایمان توسط روحانیت فاسد و دنیا پرست و سائر دزدان!

۱۰ - طوری که مشهود است، شما همواره به درجات تحصیلی تان می نازید، نظر دارید و خوش هستید، نه به ظرفیت هائی که با آن ها دانش و علم یک انسان دانشمند و عالم سنجیده می شود.

من، مانند و به اندازه شما مدرک ندارم، اما همانطور که قبلاً هم یاد نمودم، استدلالی را که من در برابر یکی از نوشته های شما در پورتال "افغان جرمن-آنلاین" طی پنج یا شش صفحه تقریباً چهار تا شش ماه قبل نمودم و شما هم آن را پذیرفتید و اعتراف کردید، که مسأله همانگونه است که من گفته ام، نه شما، نشان می دهد که ظرفیت ها مهمترند تا به گفته آقای "موسوی" "قباله دم روباه"!

این اولین بار نبود، آقای "هاشمیان"، که منطق و ظرفیت فکری شما در برابر منطق و ظرفیت فکری من رنگ باخت! ما قبلاً نیز بر سر موضوعی پیرامون جامعه شناسی، که در آن وقت شما می گفتید در زمانی که در دانشگاه استاد بودید درس جامعه شناسی می دادید، بحثی داشتیم، اگر یاد تان باشد؟

در استدلال و در تحلیل قضایا و بحث و مناظره و بررسی یک مطلب و درستی و نادرستی آن، آنچه تعیین کننده است، ظرفیت های فکری، اندوخته ها و هوش و حافظه، جمع علم است؛ نه مدرک به تنهایی!

این نظر، البته تنها در مورد کسانی صدق می کند، که مانند شما تنها مدرک دارند، اما علم ندارند. در غیر آن، خیلی ها هستند، که با به دست داشتن مدرک یا مدارک تحصیلی علاوه بر هوش سرشار و منطق، به اوج آسمان بلند شده اند!!

به گفته فرنگی ها، The last but not the least، همانگونه که رقم صفر، به قول "لوی استراوس"، نویسنده کتاب "نژاد و تاریخ"، پایه حساب و به طور غیرمستقیم پایه ریاضیات جدید است، انسان هائی هم که در نظر شما حیثیت صفر را دارند، در مجموع پایه اجتماع را تشکیل می دهند. صفر هائی که از عرق جبین و آبله کف دست آن ها بیشتر شما اولاد پیامبر و افرادی مانند شما، که کار تان غیر از فروختن "پف" و "تف" و گمراه ساختن مردم و تخدیر افکار آن ها و مدارگیری چیزی دیگر نبود و نیست، به زندگی آرامی رسیده و می رسید، و به عیش و نوش می پرداختند و می پردازید.

اگر شما، آقای "هاشمیان"، به معنی واقعی کلمه انسان می بودید، به جای این که اشخاصی دارای شغلی، مانند تالیپست و کاتب و امربر و ذغالی و امثالهم را تحقیر کنید، به عقیده من، باید این ها را به مثابه پایه و بنیاد اجتماع می دانستید و قدر می کردید و به ایشان احترام می گذاشتید!

بگذارید در اخیر این بخش هم یکی از عجایب روزگار ما را که خودم به چشم خود در "یوتیوب" چندی قبل مشاهده نموده بودم، ولی آن را دو باره پیدا کرده نتوانستم تا غرض ملاحظه شما، آقای "هاشمیان"، لینک آن را کاپی می کردم، خدمت تان بیان می دارم.

در این ویدئو اتاق طعام خوری بزرگ یک شرکت را در جاپان نشان می دهند، که همه پرسونل آن برای صرف نهار آن جا آمده اند. موضوع جالب و قابل تعمق و آموزنده اینست که رئیس شرکت هم در میان کارمندان و کارگران شرکت دیده می شود، که در قطار برای گرفتن نان ایستاده است. وقتی نوبت به او می رسد، مانند همه کارمندان و کارگران شرکت به او هم از همان غذائی داده می شود، که به دیگران داده شده است. غذایش را می گیرد، ولی به سر میز امنای شرکت نمی رود، بلکه بر سر میز چند نفر کارمند عادی شرکت رفته با آن ها یک جا می نشیند و همراه با آن ها به صحبت و به غذا خوردن می پردازد.

نظر به گفته گوینده ویدئو، رئیس شرکت هر روزی که در شرکت باشد همین کار را می کند و هر روز به نوبت به یکی از میز ها می رود و همراه عده ای از کارمندان یا کارگران خویش می نشیند و ضمن صرف غذا با آن ها تبادل نظر و مذاکره می کند. به این که این کار رئیس آن شرکت چه تأثیراتی روی بلند رفتن عواید شرکت، رفع کاستی ها، آشنائی بیشتر با مشکلات کار و تولید بیشتر و بهتر و نیازمندی های کارمندان و کارگران شرکت دارد و چقدر از کارمندان و کارگران را به کار دلگرم می سازد و رابطه رئیس و مرئوس را مستحکم و صمیمی می سازد، نمی خوام بپردازم. تنها

چیزی که می‌خواهم بگویم اینست که بعضی اوقات بعضی از هموطنان ما می‌پرسند که چرا جاپان، در حالی که جاپان و افغانستان در یک وقت آزادی خود را گرفتند (سؤال از من نیست)، پیش رفته است و افغانستان عقب مانده؟ جواب این سؤال شاید این باشد، که ما هیچ‌گاه آنگونه که جاپانی‌ها فکر می‌کنند، فکر نکرده ایم! ویدئوی یاد شده تنها یک گوشه‌ای از زندگی و تفکر جاپانی‌ها را نشان می‌دهد. در آن جا کسی به این کار ندارد، که دیگری چگونه فکر می‌کند. به کدام سازمان سیاسی تعلق دارد. پیروی چه فلسفه و خواهان کدام نظام است. مارکسیست است یا سوسیالیست یا لیبرال و یا سلطنت طلب. معتقد به دین یا مذهبی است، یا نه. چقدر تحصیل دارد، یا چقدر باعقل و یا بی عقل است. تاپیست است یا پروفیسور و... مانند اروپا و امریکا!

در آن جا ها از "هاشمیان" های قرون وسطی و متحجر خبری نیست. در این کشور ها شکسته نفس ترین انسان ها، انسان های دانشگاهی هستند - متواضع و فروتن و با مغز و با منطق علمی! در آنجا ها نه طالبی وجود دارد و نه نادرئی و کیانی، نه آغای خانگی و نه سیافی و گلبدینی، و نه مجددئی و گیلانی و نه دیگرانی از قماش این انسان های کهنه اندیش و نفرت انگیز، و نه در آن جا حاکمیت و قانون به نام خدا و پیامبر و دین بر قرار است. شاه دارند، اما حکومت به دست مردم است. دروغ و ریاء و فتنه و دسیسه و تقلب و از این قبیل حرف ها، نمی گویم که وجود ندارد، اما به قدری که در کشور ما وجود دارد، وجود ندارد. این ها هم می خورند، اما پنج انگشت را به دهن نمی کنند، آنگونه که شما ها عادت کرده اید!

این است راز پیشرفت جاپان و سر پس مانی افغانستان. تا زمانی که در افغانستان دین در جای خود قرار نگیرد، یعنی خصوصی نشود، و دست "هاشمیان" ها و برادران رنگارنگ شان از گریبان مردم کوتاه نگردد، خواب افغانستانی مانند جاپان شدن، از نظر صنعت و حکومت پیشا سوسیالیستی، به هیچ وجه به حقیقت نخواهد پیوست. پس مبارزه را باید از همین جا، یعنی از بر کندن دین تحمیلی و نابود ساختن نگاهبانان نکتائی دار و بی نکتائی آن، شروع کرد!

ادامه دارد

۲۰۱۵/۱۰/۰۷